روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۹۹۷ ■ شماره ۷۳ دوره جدید ■ یکشنبه ۶ تیر ۱۳۸۹ ■ ۱۴ رجب ۱۴۳۱ ■ ۲۷ ژوئن ۲۰۱۰

افلیا پرتو به یاد خاطره پروانه می‌نوازد

افلیا پرتو نوازنده پیانو قصد دارد کنسرتی را همراه با شاگردان خاطره پروانه برای بانوان برگزار کند. این نوازنده پیانو که سال‌ها با خاطره پروانه در گروه یاران برای بانوان کنسرت‌های متعددی را برگزار کرده، در این باره گفت: «قصد داشتیم در سالروز درگذشت خاطره پروانه کنسرتی را در تالار وحدت ویژه بانوان برگزار کنیم اما متاسفانه به دلیل شکستگی پایم نتوانستم این برنامه را برگزار کنیم.» او ادامه داد: «تنها برنامه ما برای خانم پروانه اجرا در یادمان‌شان بود اما قصد داریم در آینده کنسرتی را برگزار کنیم.»

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۴۵ اذان صبح فردا ۴:۰۴ طلوع آفتاب ۵:۵۱

آخر

اصل «یکدستی»

جعفر مدرس صادقی

و اما بعد...

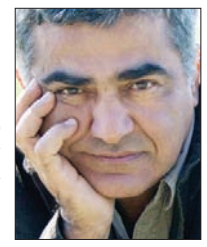

دو هفته‌ی پیش، از اختلاف نظرها حرف زدیم و هفته‌ی پیش، از اتفاق نظرها. به اختلاف نظرها فقط اشاره‌ی مختصری کردیم و گذشتیم، چون که دیدیم اختلاف نظرها تمامی ندارد و اگر بخواهیم خودمان را درگیر این ماجرا کنیم، به این زودی‌ها نجات پیدا نمی‌کنیم و آخر سر هم راه به جایی نمی‌بریم. آمدیم به سراغ اتفاق نظرها و دیدیم چه خوب! خوشبختانه اصولی وجود دارد که همه‌ی صاحبنظران، همه‌ی علما و همه‌ی اساتید بر سر آن توافق دارند. (جمله‌ی معترضه: آیا «استاد» را که یک کلمه‌ی فارسی است می‌شود به سیاق عربی و به صورت مکسر جمع بست؟ «استادان» بگوییم یا «اساتید» و این دو چه فرقی باهم دارند؟) (جمله‌ی معترضه‌ی بعدی: «فارسی است» چه فرقی با «فارسی‌ست» دارد و چرا ما در جمله‌ی معترضه‌ی قبلی نوشتیم «فارسی است» و ننوشتیم «فارسی‌ست»؟ چرا الف «است» را وقتی که ادا نمی‌کنیم می‌نویسیم و وقتی که ادا می‌کنیم نمی‌نویسیم؟ مگر قرار نیست زبان نوشتار تجسمی و صورتی از زبان گفتار باشد؟ اگر زبان نوشتار موسیقی زبان گفتار را به ما منتقل نکند، پس به چه درد می‌خورد؟ آیا می‌توان نوشت «جامی است که عقل آفرین می‌زندش» و خواند «جامی‌ست که عقل آفرین می‌زندش»؟ چرا فقط در شعر احتیاط می‌کنیم که همان چیزی را بنویسیم که می‌خوانیم و در نثر زیاد در بند این قضیه نیستیم؟ آیا این همان موسیقی نیست؟ اگر موسیقی شعر را داریم رعایت می‌کنیم، پس تکلیف موسیقی نثر چه می‌شود؟ نثر هم بی‌چاره برای خودش یک حق و حقوقی دارد! منظور ما همان موسیقی‌ست. «موسیقی‌ست»، نه «موسیقی است»! اگر «جامی است» با «جامی‌ست» فرق می‌کند، پس «موسیقی است» هم با «موسیقی‌ست» فرق می‌کند و «فارسی است» هم با «فارسی‌ست» فرق می‌کند. اما این بحث بماند برای وقتی که می‌رسیم به شرح اصل «تطابق» یا «همخوانی» نوشتار با گفتار.)

دو هفته‌ی پیش، اشاره‌ی گذرایی کردیم به اصل «فاصله» و هفته پیش، رسیدیم به اصل دیگری که همه‌ی صاحبنظران بر سر آن توافق دارند: اصل «یکدستی». و اما اصل «یکدستی» اولین اصلی‌ست («اصلی‌ست»، نه «اصلی است») که همه‌ی صاحبنظران بر سر آن توافق دارند. این روزها هیچ ناشری نیست که برای خودش یک شیوه‌ی خط مخصوص نداشته باشد، هیچ روزنامه و مجله‌ای نیست که برای خودش یک شیوه‌ی خط مخصوص نداشته باشد. ویراستاران و مصححان محترم در مؤسسه‌های مختلف اولین وظیفه‌ی خودشان را یکدست کردن متونی می‌دانند که از زیر دستشان می‌گذرد و در این راستا اهتمام بلیغ به خرج می‌دهند. بخشنامه‌ها و جزوه‌های راه‌نمای رسم‌الخط که از طرف مؤسسه‌های فرهنگی گوناگون منتشر شده‌اند تکلیف همه‌ی ویراستاران را روشن کرده است و با این که هنوز خیلی زود است که از شیوه‌ی خطی که مورد قبول همگان باشد حرف بزنیم و اختلاف سلیقه‌های فراوانی در مورد جزئیات وجود دارد، همه‌ی ناشران، همه‌ی ویراستاران، همه‌ی روزنامه‌ها و مجله‌ها در این مورد توافق دارند که شیوه‌ی خط باید قواعد معینی داشته باشد و این قواعد باید از اول تا آخر متن هر نوشتار رعایت شود.

«یکدستی» یکی از توصیه‌های احمد بهمنیار است برای اصلاح رسم‌الخط فارسی که در خطابه‌ای که در بدو ورودش به فرهنگستان ایراد می‌کند (بهمن ۱۳۲۱) مطرح شده است. این خطابه بعدن در دو قسمت در «نامه‌ی فرهنگستان» (سال اول، شماره‌ی ۴، آبان ۱۳۲۲ و سال دوم، شماره‌ی اول، خرداد ۱۳۲۳) به چاپ رسید و به اسم «املای فارسی» در مقدمه‌ی «لغتنامه‌ی دهخدا» تجدید چاپ شده است. احمد بهمنیار یکی از معدود صاحبنظران معاصر بود که به مسئله‌ی شیوه‌ی خط توجه جدی داشت. او در این خطابه به «لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی» اشاره می‌کند و برای «مرتفع ساختن عیوب و نقایص» این خط توصیه‌های مفید و راه‌گشایی ارائه می‌دهد.

از هفته‌ی آینده به توصیه‌های دیگر احمد بهمنیار هم نگاهی می‌اندازیم تا ببینیم کدام یک از این توصیه‌ها مورد توافق همگان است و از اصولی که مورد توافق همگان است شروع می‌کنیم تا ببینیم که آیا می‌توانیم بر اساس این اصول به نتیجه‌های مشخصی درباره‌ی جزئیات برسیم یا نه، و شاید هم - گوش شیطان کر - به راه‌حل‌هایی دست پیدا کنیم برای از میان بردن اختلاف نظرها.

تفاوت دو جهان: بازی فوتبال و جام جهانی ۲۰۱۰

ستاره‌های سینما در آفریقای جنوبی گرد هم آمدند

مانی فراهانی

هتل‌های بین‌المللی و پنج ستاره شهرهایی همچون ژوهانسبورگ و دوربان هرگز در طول حیات‌شان میزبان این تعداد از ستاره‌ها و چهره‌های مشهور نبودند. از فوتبالیست‌هایی که حالا هر کدام‌شان تبدیل به یک اسطوره شده‌اند تا ستاره‌های سینمای هالیوود که با خانواده‌شان به آفریقای جنوبی آمده‌اند و خواننده‌های مشهوری که برای جام جهانی خوانده‌اند، این روزها با مردم عادی راهی استادیوم می‌شوند و در جشن‌های خیابانی ریو در کنار مردم در بوق‌های وووزوزلا می‌دمند. در کنار همه اینها حضور دوروزه آنجلینا جولی در کنار برد پیت و یکی از فرزندان پسرش در طبقه ششم هتل بین‌المللی ژوهانسبورگ خبرساز‌ترین بود. برد پیت به همراه امریکایی‌ها برای تشویق اولین بازی امریکا در مقابل انگلیس به استادیوم آمده بود و همین حضور سبب شد رسانه‌های امریکایی به اندازه زمین فوتبال و بازی درباره واکنش‌های تماشاچیان فوتبال واکنش نشان دهند. اما حضور چارلیز ترون هم کمتر از برد پیت خبرساز نشده است. چارلیز ترون که خود متولد ژوهانسبورگ است، به عنوان یکی از ستاره‌هایی که به برگزاری جام جهانی در آفریقای جنوبی کمک کرده است، در ژوهانسبورگ حضور دارد. او در برنامه تلویزیونی که به شکل مستقیم در تمام قاره آفریقا به مناسبت جام جهانی پخش می‌شود، گفت: «همیشه ستاره‌های سینما و سلبریتی‌ها تنها زمانی که جایی از دنیا زلزله‌ای آمده باشد یا اینکه اتفاق دردناکی رخ داده باشد برای حضور در یک حرکت خیرخواهانه با مردم همراه می‌شوند، اما جام جهانی فوتبال یکی از آن اتفاق‌هایی است که سبب می‌شود مردم جهان این بار به خاطر یک اتفاق خوشایند در کنار هم قرار بگیرند و این خود راهی است برای رسیدن به صلح.» چارلیز ترون در دعوت بسیاری از ستاره‌های عالم سینما و فوتبال به آفریقای جنوبی نقش موثری داشت. او اکنون در کنار چهره‌هایی همچون دیوید بکام در بنیاد بین‌المللی کیپ‌تاون سعی دارد نگاه مردم جهان را نسبت به زیبایی‌های طبیعت آفریقا و توانایی بالای این قاره در جذب گردشگر جلب کند. در کنار همه اینها حضور تام کروز و کامرون دیاز در یک برنامه تلویزیونی به دعوت چارلیز ترون هم عنوان یکی از پربیننده‌ترین‌های شبکه اچ‌بی‌او را به دست آورد. کامرون دیاز و تام کروز در این برنامه درباره لذت تماشای فوتبال به گفت‌وگو نشستند. دیاز در این برنامه اعلام کرد تماشای بازی «مسی» مهاجم محبوب فوتبال و بازی‌های لیگ‌های ایتالیا یکی از سرگرمی‌های همیشگی اوست. فرود جت شخصی خانواده جان تراولتا هم یکی از حضورهای خبرساز این روزهای جام جهانی است. او به همراه همسرش کلی پرستون و دخترش الا هر روز به استادیوم می‌رود و تا امروز بازی‌های تیم‌هایی چون انگلیس، ایتالیا، آرژانتین و امریکا را تماشا کرده‌اند. تراولتا هنگام ورودش به فرودگاه بین‌المللی ژوهانسبورگ از سوی خبرنگاران و وزیر فرهنگ آفریقای جنوبی با استقبال روبه‌رو شد. به گزارش دیلی‌میل هر شب در لابی و رستوران هتل‌هایی همچون کنتیننتال ژوهانسبورگ چیزی شبیه به مراسم اسکار برگزار می‌شود. ستاره‌های سینما و خانواده‌هایشان در کنار بازیکنان و اسطوره‌های فوتبال دور هم می‌نشینند و بخشی دیگر از جذابیت‌های جام جهانی را رقم می‌زنند. زین‌الدین زیدان، لوئیس فیگو، پله و همسر و فرزندان دیوید بکام اکنون در کنار خانواده‌های تراولتا، کروز و شکیرا و بسیاری دیگر در یک هتل به سر می‌برند.

آخرین پیشنهاد: از کتاب‌های تاریخی تا فیلم‌های اجتماعی و کنسرت‌های محلی

آگاهی حق همه ماست

فاطمه راکعی

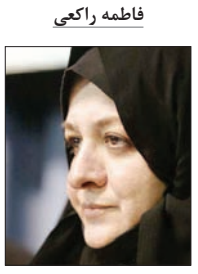

برای تاریخ ایران وقت بگذاریم. من به همه آدم‌های اهل مطالعه توصیه می‌کنم که رمان‌ها و داستان‌های کوتاه و علمی- تخیلی راکنار بگذارند و اول سراغ کتاب‌های تاریخ بروند. کتاب «روزگاران» نوشته عبدالحسین زرین‌کوب که به تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی می‌پردازد یکی از بهترین روایت‌های تاریخی ایران است. بعد از اینکه تاریخ ایران را کامل خواندید سراغ تاریخ جهان بروید. مطالعه تاریخ ما را متوجه افق‌های دورتر می‌کند. تاریخ به ما می‌آموزد که از حوادث و اتفاقات عبرت بگیریم. تاریخ برایمان بازگو می‌کند که چه بوده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم. تاریخ سرزمین‌ها مجموعه‌ای از اطلاعات واقعی است. هرچه بیشتر بدانیم بهتر می‌توانیم زندگی کنیم. حواس مان هست که اشتباهات گذشتگان را تکرار نکنیم. آگاهی حق همه ماست و تاریخ یعنی آگاهی نسبت به آنچه در گذشته رخ داده است. اگر آگاه باشیم، می‌توانیم در اداره جامعه هرچند اندک مشارکت داشته باشیم. اما به تازگی فیلمی ندیده‌ام که ارزش پیشنهادکردن داشته باشد اما چند ماه پیش فیلم «خاک آشنا» بهمن فرمان‌آرا را دیدم - حتماً تاکنون موسسه رسانه‌های تصویری زحمت پخش خانگی‌اش را کشیده- اگر این فیلم را در سینما ندیدید منتظر پخش خانگی‌اش شوید. «خاک آشنا» یک موضوع اجتماعی را با ظرافت دنبال می‌کرد و بازی هنرمندانه رضا کیانیان خستگی را از چشمان مخاطب که خیره به پرده سینما می‌نگریست دور می‌کرد. این فیلم من را یاد فیلم «زیرپوست شهر» ساخته رخشان بنی‌اعتماد انداخت. هنوز هم گاهی سراغ سی‌دی این فیلم می‌روم و گاهی با خودم می‌گویم کاش باز هم فیلم‌هایی این‌گونه ساخته شود. ما در کمیسیون فرهنگی مجلس ششم تلاش‌های زیادی برای احیای اجرا و تماشای تئاتر انجام دادیم. نمی‌دانم این تلاش‌ها این روزها هم دنبال می‌شود یا نه؟ اما این را می‌دانم که هنوز هم برای تئاتر تبلیغات جدی صورت نمی‌گیرد، من از اهالی تئاتر می‌خواهم که خودشان برای گسترش فرهنگ تئاتر رفتن عموم تلاش کنند. چند وقت پیش نمایش «یک دقیقه سکوت» آیدا کیخایی را تماشا کردم. نمایش بسیار خوبی بود. الان اجرای آن تمام شده است اما اگر اجرای فوق‌العاده‌ای برای این نمایش در نظر گرفته شد آن را از دست ندهید. اما توصیه آخر من این است که در میان مشغله‌های روزانه از کنسرت‌های موسیقی هم غافل نشوید. موسیقی جدی ذهن را باز می‌کند، فرقی نمی‌کند پاپ باشد یا کلاسیک. فقط برای اجرای خوانندگان مطرح به کنسرت‌های موسیقی نروید. گاهی کنسرت‌های موسیقی محلی می‌تواند حال و هوای ما را به طور کلی تغییر دهد.

سوکالیسم

ادامه از صفحه اول

وقتی عکس خودم را دیدم که دست گذاشته‌ام زیر چانه با کله کچل زل زده‌ام به مادرجون، فهمیدم قیافه‌ام خیلی مضحک شده و از خودم خنده‌ام گرفت. مادرجون گفت: «می‌خندی؟ گریه داره والله.» گفتم: «چرا مادرجون مگه چی نوشتم؟» گفت: «چرا مثه بچه‌ها می‌نویسی؟» گفتم: «یعنی چی؟» گفت: «آقای دکتر می‌گفت.» آقای دکتر همسایه ما در طبقه بالاست. دامپزشک است اما به سیاست و فرهنگ خیلی علاقه دارد. گفتم: «چی گفت؟» گفت: «گفت مثه بچه‌ها می‌نویسی.» گفتم: «چرا؟» مادرجون گفت: «دکتر میگه موضوع مهم کشور الان سوکالیسمه.» گفتم: «مادرجان سکولاریسم.» گفت: «تو که اینقدر کتاب می‌خونی چرا درباره سوکالیسم نمی‌نویسی؟» گفتم: «آخه...» گفت: «آخه نداره. سخت سخت بنویس کسی نفهمه.» گفتم: «آخه چرا مادربزرگ مگه مریضم؟» گفت: «مردم نفهمن چی نوشتی فکر می‌کنن آدم مهمی هستی.» گفتم: «چشم مادرجون دفعه بعد سخت سخت می‌نویسم.» بحث فایده‌ای نداشت. اگر من آقای دکتر حبیب‌اللهی را ببینم چنان زوزه‌ای سرش می‌کشم که دیگر سکولاریسم را فراموش کند. توی خانه نشسته بودم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. از شهرستان بود. دایی جان بود. تا دانست گوشی را من برداشتم بدون معطلی وارد بحث سیاسی شد و گفت: «آقا اوضاع خیلی خرابه چه خبره توی مجلس؟ حالا دیگه نوبت اصولگراها با اصولگراهاس. اصلاح‌طلبا رو که فرستادین توی باقالیا.» گفتم: «والله طبیعیه. بالاخره عالم سیاست همینه.» گفت: «آقا جان کجاش طبیعیه؟ این آقای کوچک‌زاده با پسر مرحوم مطهری درگیر بشه، طبیعیه؟» گفتم: «بالاخره سیاست توش دعوا داره.» گفت: «ما هم نگفتیم

دغدغه روشنفکری: از اندیشه‌های سیاسی عصر مشروطه تا تک‌نگاری رضاشاه

ضرورت بازنگری در تاریخ‌نویسی معاصر

ماشاءالله آجودانی

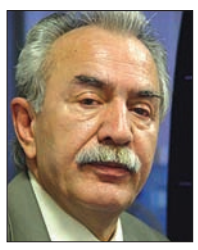

این روزها سخت مشغول آماده کردن کتابی با عنوان «اندیشه‌های سیاسی در عصر مشروطه» هستم که احتمالاً تا یک ماه دیگر برای انتشار به نشر «کویر» می‌سپرم، البته دریافت مجوز و آمدن به بازار کتاب چه زمانی باشد را دیگر نمی‌دانم. بیشتر سعی کرده‌ام در این کتاب به نقد و ریشه‌یابی در باب نظریه‌های حکومت و جامعه سیاسی در عصر قاجار بپردازم. تحلیل عصر ناصری از این منظر از دغدغه‌های همیشگی من بود و این بار فرصتی دست داد تا ورود و پا گرفتن نظریه‌های حکومت را از عصر ناصری تا بعد از انقلاب مشروطه بررسی کنم. در ساختار سیاسی و اجتماعی ما تا پیش از این دوره، در واقع چیزی به نام اندیشه سیاسی وجود نداشت و هر آنچه بود تنها در حوزه حکمت و فلسفه سیاسی قرار می‌گرفت.اما در دوره قاجار رفته‌رفته تحول نسبی صورت گرفت که آغاز آن را باید در اندرزنامه‌های سیاسی جست‌وجو کرد؛ پدیده‌ای که آرام‌آرام از دنیای غرب وارد حوزه سیاسی شد و پروبال گرفت، اما باز هم در قامت پیشین باقی ماند. نقطه عطف این تغییر در دوره مشروطه بود. در این عصر سیاستمداران و اندیشمندان ایران با مقولاتی همچون جامعه مدنی، حقوق شهروندی و انواع رژیم‌های سیاسی آشنا می‌شوند و دستیابی به این مقولات از خواست‌های اصلی‌شان به شمار می‌رود و این درست اوج رویارویی سنت و تجدد به حساب می‌آید.

بررسی این چالش‌ها که تا عصر حاضر هم جامعه ما را رها نکرده است، اصلی‌ترین دلیلی بود که سبب شد نزدیک به سه سال روی این کتاب وقت بگذارم. ۱۵۰ سال از عصر ناصری می‌گذرد و ما همچنان با این چالش‌ها روبه‌رو هستیم، همچنان رویارویی سنت و تجدد مساله اصلی است و به نظرم اگر این گره‌گشایی در ذهن ما انجام شده بود و به شناخت درستی از عصر مشروطه و مبانی سیاسی رسیده بودیم، امروز دیگر رسیدن به پاسخ این دغدغه تا این اندازه برای ما سرنوشت‌ساز نبود.در نهایت باید بگویم کتاب «اندیشه‌های سیاسی در عصر مشروطه» بررسی است تطبیقی میان اندیشه‌های سیاسی روحانیون و روشنفکران در باب نظریه‌هایی همچون قانون، آزادی، اصلاحات و ترقی و چگونگی رویارویی با غرب. در کنار تدریس و کار روی «اندیشه‌های سیاسی در عصر مشروطه» کار دیگری را هم از چندی پیش آغاز کرده بودم که پس از اتمام این کتاب، تمام وقتم را صرف آن خواهم کرد. عنوان این اثر «رضاشاه از پندار تا واقعیت» است، البته این اثر حداقل یک سال دیگر وقت می‌برد. «رضاشاه از پندار تا واقعیت» به نوعی یک تک‌نگاری است در باب جوانب مختلف رضاشاه که شیوه تفکر و عملکرد او را در مقاطع گوناگون بررسی می‌کند. به نظرم «رضاشاه» به سبب نقش تاریخی که داشته چندان مورد توجه قرار نگرفته است.در این اثر بیش از هر چیز سعی کرده‌ام به زبان اسناد، مدارک و شواهد تاریخی تکیه کنم و این تصویر را فارغ از هرگونه نظر شخصی از دل منابع بیرون آورده‌ام. متاسفانه در موسسات پژوهشی (حالا با هر رویکرد سیاسی) در بیشتر مواقع مبنا بر این است که پیش از آغاز پژوهش‌ها، هدف‌های تحقیق را معین می‌کنند و سپس دست به نگارش می‌زنند و این‌گونه است که نمی‌توان نتایج آن بررسی را فارغ از پیشداوری دانست. با توجه به این نکته سعی من در کتاب «رضاشاه از پندار تا واقعیت» بیش از هر چیز این است که دست اسناد و مدارک را باز بگذارم و اجازه بدهم که اسناد مرا راهنمایی کنند، فارغ از هر پیشداوری. در نتیجه تا اینجای کار در میان اسناد و مدارک به نتایج جالبی رسیده‌ام که به نظرم درباره «رضاشاه» تا امروز نادیده گرفته شده یا اینکه جور دیگری جلوه داده شده‌اند. دست آخر باید بگویم، در کتاب رضاشاه کوشیده‌ام فارغ از مطلق‌اندیشی‌های ناشی از سیاست‌زدگی، تاثیر شخصیت و افکار او را آن‌گونه که بود نشان بدهم (و نه آن‌گونه که دوست داریم باشد) و بررسی کنم. از این رو به تصویری متفاوت و جدید دست یافته‌ام؛ تصویری که به نظرم ضرورت پاره‌ای تجدید و بازنگری را در تاریخ‌نگاری معاصر ایران روشن می‌کند.

قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم: جام جهانی فقط برای کشورهای جهان سوم اهمیت دارد

زوال ملیت در جام جهانی

مینا اکبری

در حالی که مهم‌ترین مضمون سینمای هنری اروپا در چند سال گذشته تبعات مهاجرت است، آنچه در تیم‌های فوتبال ملی کشورهای اروپایی در جام جهانی مشاهده می‌شود، حکایت از پذیرش همه‌جانبه بیگانگان دارد. در حالی که سینماگران نخبه اروپا در آخرین ساخته‌های خود تقابل فرهنگ‌های مهاجر با فرهنگ‌های ساکن اروپایی را به نمایش می‌گذارند، تیم‌های ملی کشورهای اروپایی پر از همزیستی مهاجران و ساکنان است که با پیراهن تیم ملی یک کشور به میدان می‌روند و از آن برخوردهای تند فرهنگی و قومی و ملیتی که در سینمای روشنفکری اروپا دستمایه فیلم‌ها می‌شود، خبری نیست. در حالی که همه‌ساله چندین فیلم از سینمای فرانسه با مضامین برخورد فرانسویان با مهاجران مسلمان و آفریقایی به نمایش درمی‌آید، تیم ملی فرانسه به تیم ملی شاخ آفریقا شباهت دارد و تیم ملی الجزایر را می‌توان به راحتی تیم ملی دوم فرانسه نامید. در سینمای آلمان از «ورنر فاسبیندر» تاکنون فیلمسازان درباره خشونت‌های قومی و برخوردهای فرهنگی بین مهاجران با شهروندان فیلم‌های بسیاری ساخته‌اند اما آلمان در جام جهانی با تیمی پا به عرصه بازی‌های جام جهانی گذاشته که ترکیبی از نمایندگان اروپای شرقی، ترکیه و آفریقا در آن مانند یک تیم باشگاهی حضور دارند. در حالی که سینما به عنوان ویترین هر جامعه نشان می‌دهد که اروپاییان مهم‌ترین مساله فکری‌شان کنار آمدن با سیل مهاجران است، در فوتبال به عنوان شاخصی مهم در مفهوم ملیت در ابعاد گسترده رسانه‌ای می‌توان نرمش‌های فراوانی دید. البته می‌توان از این دیدگاه هم نگاه کرد که اروپا با مهاجرت نخبگان (از جمله فوتبالیست‌های) جهان سومی نه‌تنها مسأله‌ای ندارد، بلکه از آنها استقبال هم می‌کند. اما داستان وقتی غم‌انگیز می‌شود که اروپاییان مهاجرت نابغه‌های جهان سوم را می‌پذیرند و آن داستان‌های هولناک که در پرده سینماها تکرار می‌شود، متعلق به همه آن مهاجران بی‌نام و نشانی است که برای زندگی بهتر از کشور خود راهی اروپا شده‌اند. مهاجرت سیلی است متداوم که همه را با خود به سوی مقصد می‌برد. مرزها را با خود می‌شوید و از شهرها و اقلیم‌ها مفاهیم تازه‌ای می‌سازد. پاریس را به قلمرو رنگین‌پوستان درمی‌آورد و بن را پایتخت دوم ترک‌ها. اما مهاجرت مهم‌ترین مساله جهان اول و بی‌اهمیت‌ترین مساله جهان سوم است. برای مردم کشورهای جهان سوم که هنوز مفاهیمی چون ملیت و وابستگی ملی با حضور مهاجران بی‌معنی نشده است، حضور یک هموطن در تیم ملی یک کشور اروپایی شاید مایه مباهات هم باشد، اما برای نخبگان اروپایی (از جمله فیلمسازان) انگار همه چیز در حال از دست رفتن است. چمن بازی‌های جام جهانی فقط نمونه‌هایی هستند برای تماشای زوال مفهوم ملیت. نیازی به کندوکاو زیادی نیست. همان سینمای روشنفکری اروپا خودش بدون مهاجران همه چیزش لنگ می‌زند. وقتی بهترین کارگردان سینمای آلمان، فاتح آکین، یک مهاجر ترک است، دیگر نباید از هنرنمایی «مسعوت اوزیل» در تیم ملی آلمان کسی جا بخورد. وقتی در آلمان که تا چند سال پیش حتی یک بازیکن سیاه اجازه بازی نداشت، داستان از این قرار است، دیگر در همه جای اروپا داستان را می‌توان تا آخر حدس زد. ملیت در دنیای امروز بهانه‌ای برای حضور در جهانی است که مرزهایش را نه خطوط مرزی که امواج ماهواره‌ای رسانه تعیین می‌کنند.

یادداشت آخر: به بهانه پلمب دوروزه تالار مولوی

ناگهان درهای بسته

مهدی میرمحمدی

در خبرها می‌آید که تالار مولوی پلمب شده است. توضیحات تکمیلی ضد و نقیض است. زمزمه می‌شود که به دلیل بدحجابی بوده است. غیرمنطقی به نظر می‌آید. چند روز قبل‌تر رئیس دولت در گفت‌وگوی تلویزیونی خود اشاره کرده بود که برخوردهای قهرآمیز با مساله حجاب را قبول ندارد و اینکه باید برخوردها را فرهنگی کرد. عجیب به نظر می‌آید که چند روز بعد دانشگاه تهران به عنوان یکی از ارگان‌های زیرمجموعه دولت دست به چنین حرکت قهرآمیزی بزند آن هم با یک مکان فرهنگی. زمان که می‌گذرد صحبت‌های دیگری به میان می‌آید؛ بحث اختلاف دو ارگان بر سر مالکیت این تالار. یک سو دانشگاه تهران و سوی دیگر جهاد دانشگاهی. نتیجه هم می‌شود تعطیلی دوروزه تالار مولوی و ترک صحنه گروه‌هایی که در این تالار روی صحنه بودند. درست که بعد از دو روز درها باز می‌شود و اجراها از سر گرفته می‌شود اما نحوه برخورد مهم است. انگار هیچ مهم نیست که در این تالار گروه‌هایی در حال اجرا و در کار تولید فرهنگی بوده‌اند. شبانه درها پلمب می‌شوند تا صبح اهالی هنر پشت در بمانند. قضاوت بین این دو نهاد در گیر برای اهالی هنر و مطبوعات تا امروز ممکن نیست. هیچ کس شفاف سخن نمی‌گوید. سیدمحمد مقیمی معاون دانشگاه تهران به مهر می‌گوید: «اسمش را پلمب نگذارید. این عنوان ناشی از ناهماهنگی‌های کاری است که باید هماهنگی لازم صورت می‌گرفت.» سیدمهدی قمصری یکی از اعضای هیات‌رئیسه دانشگاه تهران به همین خبرگزاری می‌گوید: «ناراضیاتی از حواشی‌هایی که فعالیت تالار مولوی در فضای عمومی و فضای سازمان مرکزی دانشگاه تهران ایجاد کرده بود نه‌تنها در زمان مدیریت فعلی بلکه از زمان مدیریت قبلی دانشگاه نیز مطرح بود.» و تاکید بر اینکه: «به طور منطقی باید این تالار در اختیار امور فرهنگی دانشگاه تهران قرار گیرد.» وقتی حمیدرضا فرهمند رئیس جهاد دانشگاهی تهران هم سخن می‌گوید کاملاً مشخص می‌شود بحث بر سر مالکیت و مدیریت این تالار است. او به ایسنا گفته است: «در صحبت مفصلی که با دکتر رهبر داشتم وی نظر داشت که جهاد دانشگاهی و دانشگاه صحبت کنند و درباره اختیار مسوولیت این تالار تصمیم‌گیری شود و البته پیشنهاد دادند که از الان تا یک ماه تالار تحویل دانشگاه شود و بعد مذاکره صورت گیرد که بنده معتقد بودم این درست نیست؛ چراکه اگر بحث هنر و ممانعت از حاشیه‌سازی بیرونی مطرح است باید اجازه داد مدیریت تالار در یک ماه آینده بر عهده جهاد دانشگاهی باشد و البته جهاد در این دوره تصمیم جدیدی برای برنامه‌های آتی تالار نگیرد تا نتیجه نهایی برای در اختیار داشتن مسوولیت تالار مولوی مشخص شود.» تا زمانی که این دو ارگان به شکل شفاف اختلافات و دلایل خود را رسانه‌ای نکنند امکان داوری وجود ندارد. اما نقد رفتار اتفاق‌افتاده با تئاتر و اهالی تئاتر وظیفه هنرمندان و اهالی این حوزه است. باور بفرمایید با ساکنان یک خانه مسکونی معمولی هم‌چنین برخورد نمی‌شود که ناگهان با قفل‌های پلمب روبه‌رو شوند که حالا بروید بیرون. اهالی هنر این همه اظهارات ضد و نقیض را چگونه باید تحلیل کنند؟ عبارت‌هایی همچون «با توجه به مسائل فرهنگی پیش آمده» یا «ناراضیاتی از حواشی فعالیت تالار مولوی در فضای عمومی» به طور دقیق چه معنی‌ای می‌دهند؟ چه حواشی فرهنگی در اینجا پیش آمده که متفاوت است با حواشی فرهنگی پیش‌آمده در حوزه موسیقی یا سینما؟ تالار مولوی به خودی خود یک چهاردیواری است مثل همه چهاردیواری‌های دیگر. هویت این مکان را هنرمندانی تعریف کرده‌اند که سال‌ها در این تالار زندگی روی صحنه را تجربه کرده‌اند. همان‌ها که مدیران هنگام تصمیم‌گیری برای پلمب تالار هیچ به آنها فکر نکردند.

در بحرین ببستند...

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

کرگدن‌نامه

«در «مولوی» ببستند، خدا را مپسند...»

گفتند علت بسته شدن موقتی تالار مولوی بدحجابی بعضی هنرمندان بوده است، العهده علی الراوی. اینکه چرا دوباره باز شده، قبل از اینکه درست حسابی بهش فکر کنم، خوابم برد و جسم برزخی‌ام در گور قلندران بیدار شد.

کپورچالی: چه خبره؟ دیشب هم یک نفر بحرینی که همین دیشب به جهان آخرت رحل اقامت فکنده بود، تعریف می‌کرد که کنسرت یکی از خوانندگان ایرانی به علت بدحجابی- بلکه یک‌خرده آن‌طرف‌تر، مثلاً بدلباسی- تعطیل شده.

مویدی: عجب؟

امیرشاهی: عجب به بحرینی‌ها یا عجب به خواننده‌های آتشین ایرانی؟

کپورچالی: عجب به هر دو. همین چند وقت پیش می‌گفتند سلن دیون، آنجا کنسرت داشته، ظاهراً او هم بدحجابی، بلکه بدلباسی داشته، متذکر شدند حل شده، کنسرت برگزار شده رفته پی کارش. حالا اینها چه پوشیده بودند که روی دست سلن دیون زده‌اند؛ دست‌مان از دنیا کوتاه است و بی‌خبریم.

روشن‌ضمیر: من می‌گویم که زود مردیم، هی شما بگویید نه. ببین دنیا چه خبر شده... زمان ما بعضی‌ها دنبال کیو کیو بنگ‌بنگ بودند، اما حالا ببین چه شده که رگ غیرت بحرینی‌ها جنبیده.

کپورچالی: برای اینکه اینها اصالتاً ایرانی هستند...

مویدی: خب، لس‌آنجلسی‌ها هم ایرانی‌الاصل هستند، اما چرا آنها بی‌خیال غیرت و این چیزها هستند؟

روشن‌ضمیر: چه کار به مردم دارید، به اهمیت اصل خبر پی ببرید.

میرفتاح: اصل خبر که همین مربوط به تالار مولوی است.

روشن‌ضمیر: این نظر شماست، برای خودت هم محترم است، اما به نظر ما اصل خبر تو بحرین می‌گذرد.

کپورچالی: دیگر اصل خبر تو بحرین هم نمی‌گذرد، چون خواننده کوتاه نیامده...

امیرشاهی: بلکه هم خواننده زیادی کوتاه آمده.

کپورچالی: من که می‌گویم باید نامه بنویسند و از مقامات بحرین تشکر کنند.

میرفتاح: چه ربطی دارد؟ مگر کانادایی‌ها بابت تذکر لباسی که بحرینی‌ها به سلن دیون دادند، تشکر کردند؟

کپورچالی: مگر کانادایی‌ها تو دانشگاه‌شان تالار مولوی دارند که ببندند.

مویدی: مهم‌تر اینکه جهاد دانشگاهی ندارند.

امیرشاهی: ایضاً خوانننده لس‌آنجلس‌نشین ندارند.

روشن‌ضمیر: اصلاً اینها رفتند بحرین چه کنند؟

میرفتاح: حالا آنقدر شما سوال کنید که ستون کرگدن به مشکل بخورد. اصلاً آقا من بیدار بشوم به نفعم است.

کپورچالی: پس مصرع اول سُتونت را اصلاح کن. بگو «در بحرین ببستند خدا را مپسند...» بقیه‌اش هم که اصلاً انگار حافظ نگفته.

سکانس آخر

بن‌لادن سوژه فیلمی کمدی در بالیوود شد

سینمای هند که بیشتر به خاطر سکانس‌های پرآب و تاب همراه با رقص و آواز مشهور است، فیلمی کمدی با موضوع رهبر گروه تروریستی القاعده آماده نمایش دارد. به گزارش خبرآنلاین، داستان فیلم سینمایی